

بی پناهی مهاجران افغانستانی سیاست طالبان حاکم بر ایران است!

امیرجوهری لنگرودی



مردم ما بیش از چهار دهه حاکمیت دینی - چه در ایران و چه در کشور هم مرز آن افغانستان - پا به پا هم جنگ و بی خانمانی، اندوه و ناداری در دو جامعه را تحمل کردند. مردم پای کوبیدند و گام‌هایی برای نزدیکی و یگانگی هم برداشتند، اما حکومت‌های سیاه دل اسلامیست‌های هر دو کشور، راه به پیشروی و عینیت زندگی را بر مردم بسته و عرصه را برای حق شهروندی برابر ناممکن نمودند و کوچ اجباری را به مردم خود تحمیل کردند.

در ایران مجادله بر سر حضور و عدم حضور مهاجران زحمتکش افغانستانی در کشور البته گاهی سویه‌های قوم‌گرایانه و نابه‌هنجار همراه با اغراق نیز به خود می‌گیرد که البته این رویکرد، تبعاتی نیز تاکنون داشته است که عمده وجه آن رشد مهاجرستیزی و نوعی راسیسم پنهان در برابر این مردم شریف در نزد برخی از شهروندان جامعه ما است. حتی بخش سرمایه‌داری چپاولگر و دلال مسلک و سرگردنه نشین در چنین فضای مسمومی بر این باور هستند که کمبود نیروی کار در برخی صنایع کشور را می‌توان از طریق نیروی کار اتباع مهاجر رفع کرد. امری که باعث مخالفت بخش دیگری از منتقدان حضور اتباع شده است و درمقابل دیدگاهی که مهاجرت را امری طبیعی در همه کشورها قلمداد می‌کنند، جای دارند که تلاش می‌ورزند تا موجودیت مهاجرین افغانستانی را در مقابل اوضاع سیاسی حاکم بر افغانستان و حضور طالبان در حیات سیاسی آن کشور، همچنان زیست مجاز و فرار آنان از افغانستان را امری محق، انسانی و بشر دوستانه قلمداد کنند و

از موجودیت آنان در شرایط نابسامان اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ایران در قابلیت‌های بشر دوستانه و آرمانخواهی انسانی محترم شمرند و دفاع کنند.

نخستین موج میلیونی و عظیم مهاجرت افغان‌ها به سمت ایران، در پس ورود نیروهای ارتش شوروی به افغانستان، صورت گرفت. جامعه افغانستان با آغاز زنجیره‌ای از پیدا شدن نیروهای مجاهدان اسلامی، سر بر آوردند و خود آغازگر جنگ‌های داخلی و کشاکش‌های خونین دستجات مسلح اسلامی، تا خود را در برابر دخالت‌های امپریالیستی دینفع نشان دهند..

از اینرو طی چهار دهه‌ی اخیر جابه‌جایی قدرت بین اشخاص و گروه‌هایی مانند بن لادن القاعده و ملا عمر طالبان، داعش‌ها و ده‌ها گروه مجاهدین اسلامی از برهان الدین ربانی و گلبدین حکمت‌یار گرفته تا صبغت الله مجددی و احمد شاه مسعود و سید احمد گیلانی با حزب محاذ ملی اسلامی افغانستان و غیره ... عرصه را بر مردم افغانستان تنگ کرده، به همانگونه که آشوب‌گران حکومت دینی در ایران، امکان زندگی برابر را برای بیش از ۶ تا ۷ میلیون ایرانی اعم از جوانان، زنان و مردان فارغ التحصیل دانشگاه‌ها، فعالین سیاسی، متخصصان دانش پزشکی، پرستاران و کادر درمانی و غیره تنگ نمود و آنان را طی این سال‌ها از ایران تارانده و محکوم به تبعید اجباری و مهاجرت نمودند، در افغانستان نیز چنین شد و مهاجرت اجباری و اقامت به اصطلاح غیرقانونی (بدون داشتن اجازه و مجوزهای دولتی برای اقامت و زندگی) انسان‌هایی را بدون سرپناه، بدون حقوق شهروندی، بدون شناسنامه، بدون حق تحصیل، بدون بیمه‌ی درمانی و امکان بیمارستان، و حتی بدون هیچ چیز، روانه‌ی شهرهای مرزی و مراکز استان‌ها، شهرستان‌ها و تهران نمود.

در این میان دستگاه ایدئولوژیک دولتی و حاکمیت اسلامی در مقابل هر نابکاری عمل اجتماعی خودشان، این مردم شریف، پُرکار و صبور را به نوعی تجسم شر، وسیله‌ی نابسامانی، عامل بیکاری فزاینده کشور، با نوعی اعمال خشونت، اخراج و با تحقیر روزانه که به بهانه افغانستانی بودن معرفی می‌کنند. جار می‌زنند که بحران ساختاری حاکم و ورشکستگی اقتصادی کشور محصول جا دادن مهاجران است تا کند بی عملی و خبائت وجودی خود را در تمامی عرصه‌ها لاپوشانی نمایند و همه‌ی پس ماندگی‌های اجتماعی موجود را به گردن مهاجران افغانستانی بیاندازند و خود را در برابر مطالبات پُرشمار جامعه ما، موجه جلوه دهند! این درحالی‌ست که به نظر برخی کارشناسان، سهم کارها و خدماتی که این پناهندگان مهاجر زحمتکش در تولید ملی ارائه می‌دهند، بسیار بیشتر از مصرفی است که می‌کنند. آن‌ها می‌گویند نه تنها بسیاری از کارهای آنان را ایرانیان نمی‌کنند یا دست‌کم به آن جدّیت نمی‌کنند، بلکه با منع افغان‌ها از کار، تورم و گرانی سرسام‌آور می‌شود.

بی پروا و بدون هیچ گونه توجیح می‌خواهم بگویم: تفکر فاشیستی از شر جلوه دادن مهاجران، از جانب آنانی حاصل می‌گردد که خود شر مطلق‌اند. آنانی که کودک زباله‌گرد را در زباله‌دانی می‌اندازند و بعد در حاشیه‌ی خیابان جای می‌گیرند تا برای لحظاتی قهقهه

سردهند. اینگونه هر اس افکنی یا نمایش مضحک لودگی روا داشتن، حاصل بیگانه ستیزی مطلق اینگونه آدم‌های بیمار است که در جامعه ما خانه کرده‌اند و جزء دلقکان بی غمند!

می‌پرسم: آیا با ترساندن همین کودک زباله‌گرد (که بیشتر هم کودکان افغان‌های ما هستند) با توهین به او و ضرب و شتمش به کجا می‌خواهیم برسیم؟ قطعاً به انسانیت نخواهیم رسید! برابر این عمل غیرانسانی ما بیش از آن‌که او را تحقیر کنیم به خود بد کرده‌ایم و جامعه‌مان را به غیر خود، درنده و هیولایوار نشان داده‌ایم!

افغانستانی امروز همچون دیروز، به‌شکل توامان از افغانستان رانده و در پاکستان و ایران بی سرنوشت و بی سرانجام مانده‌اند و هر دم در مظان ده‌ها اتهام و توطئه‌ی ناروا و در معرض باز پس فرستادن‌های اجباری‌اند. ما همچنین شاهد فرار آن‌ها از راه‌های بس دشوار و صرف هزینه‌های کمرشکن، به سوی اروپا و بعضاً کانادا نیز هستیم.

ولی با سقوط دولت رسمی افغانستان در دو سال گذشته و شروع درگیری‌های داخلی و نابسامانی در این کشور، موج خروج متقاضیان مهاجرت به اشکال مختلف قانونی و غیرقانونی به ایران حدت گرفت. این موج البته با غلوهای رسانه‌ای نیز همراه بود، زیرا بسیاری از این مهاجران خاصه پسران جوان بدون مادر و پدرشان به ایران به چشم سکوی پرتاب به سایر کشورها نگاه می‌کنند و از آنجا راهی خارج از مرزها می‌شوند. امروز در جای جای جهان اعم از فرانسه، آلمان، اسکانداوی (نروژ، سوئد، دانمارک و حتی فنلاند) انگلیس و کانادا جوانان افغانستانی که بعضی‌هایشان در ایران متولد شدند یا سال‌ها در ایران زندگی کردند و به زبان سلیس فارسی صحبت می‌کنند، متقاضی پناهندگی‌اند یا به درس و آموزش و کار مشغولند و در نوع خود موفق و هم اندکی نیز ناکام‌اند!

در ایران بار دیگر در جریان بحث و جدال‌های مجازی و رسانه‌ای اخیر، سخنگوی دولت در واکنش به سوالات در زمینه‌ی واری و وضعیت افغانستانی‌های مهاجر، توپ را در زمین مجلسی‌ها می‌اندازند و می‌گویند: «لایحه‌ی ساماندهی امور اتباع خارجی» را سال گذشته به مجلس ارسال کرده‌اند. در مقابل، مجلسی‌ها نیز معتقدند یک شبه نمی‌توان به چنین طرح مهمی رسیدگی کرد و انتظار تسریع فرآیند رسیدگی برای مجلسی که هنوز برنامه‌ی هفتم توسعه را تعیین تکلیف نکرده، برخلاف واقع نگری است.

مصدق بارز بی توجهی جهانی به وضعیت عمومی افغانستان، زمین لرزه‌ی ویرانگر هرات است که واکنش مناسب و مفیدی در جامعه‌ی ما (ایران) و حتی جامعه‌ی جهانی برنیا نگیخت. صحبت از یک زلزله‌ی و آوار ویرانی صرف نیست، صحبت از یک اتفاق طبیعی، خشم طبیعت یا حتی صرفاً مساله‌ی بحران سیاسی- اقتصادی محض نیست که به واسطه‌ی آن از بی‌کفایتی طالبان و سیاست‌های محروم‌سازی و نئولیبرالیسم و بنیادگرایی و اعمال ضد انسانی این حضرات بگوئیم. هر رویداد به ظاهر طبیعی، نسبتی روشن با وضعیت اجتماعی جامعه مورد بحث دارد. از این رو ما باید از خودمان بپرسیم: اگر از روی اخبار زلزله‌ی افغانستان، آوارگی‌شان و جان دادن زنان و کودکان و مردان کهنسال به راحتی می‌گذریم، چه بلایی بر سر وضعیت اخلاقی جامعه‌مان آمده است؟ که در این

شرایط هم دست از نادیده گرفتن وضعیت این مردم محروم می‌کشند؟ آیا میان این پریدن‌ها و ندیدن‌ها با افغان‌ستیزی، فاشیسم و آنچه طی هفته‌های گذشته در اقبالیه قزوین و پاکدشت و... در جریان بود، می‌توان نسبتی برقرار کرد؟

اما امروز بحث اساسی من و ما در جامعه به هیچ وجه در توهم تغییر سیاست حاکم بر کشور از قبل دولت و مجلس گوش به فرمانش نیست. ولی هر یک ما می‌توانیم نسبت به همسایگانی که نزدیک به پنجاه سال است تحت اشغال و بمباران خودی و غیرخودی بوده‌اند، قدری مهربان‌تر، همدل و همنواتر باشیم!

چگونه است که امروز بیش از ۲۵۰۰ نفر - به گواه آمار غیر قابل اطمینان وزارت صحت طالبان - در زلزله‌ی هرات جان می‌بازند اما از مرگ این انسان‌ها زیر خروارها آوار، کمتر صدای کسی در می‌آید. بسیاری از روستاها به طور کامل به زیر تلی از زمین فرو رفته‌اند که نشانی از آنان نیست و تصاویر ویرانه‌هایشان آه از نهاد کسی بلند نمی‌کند. همه‌ی امدادهای بین‌المللی که بعد از هفتم اکتبر با اسرائیل ابراز همدردی کرده‌اند، همه آنان در برابر مرگ افغان‌ها ساکت‌اند. افغانستانی که در یک همدستی و اتحاد آشکار میان قدرت‌های بین‌المللی و عقب نشینی نیروهای امپریالیسم آمریکا مجدداً به اسارت طالبان درآمد و مردمش برای بار هزارم آواره و مجبور به مهاجرت به کشورهای همجوار و همسایه شدند.

گویی در مجموع سهم افغان‌ها از این جهان هستی، بیش از خود زندگی، مرگ است. به همین خاطر است که خبر کشته‌شدن افغان‌ها، تبدیل به خیر نمی‌شود.

سرمایه‌ی جهانی و عده‌ای مزدور تحت عنوان مجاهد فی سبیل الله، دهه‌ها زنان و دخترکان و مردان جامعه افغانستان را کشتند، فریب دادند و سپس بی‌شرمانه با ادعای منافع حقوق بشری نیروی حافظ "صلح" خود را برداشتند و فرار کردند و مردم را در دست دشمنان همان مردم رها کردند. کسانی از ما که خود تجربه‌ی بیگانه‌بودن و تبعید در کشورهای غربی را داشته‌ایم، هر یک‌مان چه بسا هر‌آن‌گاه که زخم زبان‌هایی را از یادآوری توهین‌ها و دشنام‌هایی که به عنوان خارجی و کله سیاه، عناصر بیگانه ستیز و شبه فاشیست جوامع میزبان بر سر هر موضوعی، متوجه ما می‌کردند، به یاد می‌آوریم خشمگین می‌شویم. نباید فراموش کنیم؛ طالبان اگر بدتر از داعش و آتش به اختیاران حزب اللهی‌مان نباشند، بهتر نیستند. پس باید به هوش بود و آن شعار: «مرگ بر طالبان چه کابل و چه تهران» را در مضمون دفاع از موجودیت خیل وسیع افغانستانی‌های جدا مانده و رانده از وطن‌شان در داخل ایران بشناسیم و با اتحاد و همبستگی و نوعی وسعت خویشدارانه با آنها در آمیزیم و در برابر هر نوع سیاست مهاجرستیزی و بیگانه ستیزی بایستیم و مبارزه نماییم. ما نباید به سمت دشمنی با این مردم حرکت کنیم. ما این ظرفیت را داریم که نابسامانی در حوزه‌ی اتباع خارجی را دامن نزنیم و به نژاد پرستی با همه‌ی توانمان پشت کنیم تا بتوانیم این مسئله را با درایت و نوعی برجستگی بخشیدن به همبستگی بین‌المللی برپایه‌ی تعقل و تدبیر حل کنیم.

andishe.gbg@hotmail.com

یکشنبه ۲۸ آبان ۱۴۰۲ برابر با ۱۹ نوامبر ۲۰۲۳